



شماره روزنامه ۳۸۱۰

ضمیمه روزنامه شهرآرا

شماره ضمیمه محله ۶۵۵

شنبه ۲۷ تیر ۱۴۰۵

محله ۱ و ۲

برای پیوستن به کانال شهرآرا محله منطقه ۱ و ۲ کد رویه رو را اسکن کنید

مهرشهر — Mashhad.chehreh — Mashhadchehreh.ir



خانواده مهدی اخلاقی، هیئتی قدیم محله آیت... عبادی
در پی اتفاقی ناگهانی، اعضای پدر را اهدا کردند

۵۴

معامله با خدا



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

زنان محله زرکش، در روزهای تشییع رهبر شهید
برای زائران نان پختند

ارادتی برخاسته از آتش دل

۶



عابران برای گذر از ابتدای

۳

بولوار شهید فرامرز عباسی، خیابان را انتخاب می‌کنند
پیاده‌رو پررفت‌وآمد و پرخطر

ساکن محله کوی دکترا

۷

از خداحافظی با رهبر شهید در تهران و مشهد می‌گوید
حس خودمانی وداع در شهر امام رضا(ع)



ساکنان طالقانی ۹ از ترافیک و کمبود جای پارک در محله شان، گلایه دارند

ایجاد مزاحمت برای همسایه ها

صفائی مسجد توفیق در کوچه طالقانی ۹ یکی از مساجد شناخته شده محله احمدآباد است؛ مسجدی قدیمی که به گفته اعضای هیئت امناء، حدود شصت سال از ساختش می گذرد و در سال های ۱۳۷۲ و ۱۳۸۰ نیز با خرید خانه های اطراف، توسعه پیدا کرده است. اما آنچه این روزها نام این مسجد را بیشتر بر سر زبان همسایه ها انداخته، نه فقط قدمت آن، بلکه برگزاری مداوم مراسم ترحیم و پیامدهای ترافیکی آن برای ساکنان کوچه های اطراف است؛ مسئله ای که حالا به یکی از دغدغه های اصلی ساکنان این محدوده تبدیل شده است.



● کوچه پس کوچه ها زیر بار مراسم

رضامحمدزاده، یکی از همسایگان مسجد، از جمله ساکنانی است که از این وضعیت گلایه دارد. او می گوید: مسجد توفیق به خاطر فضای مرتبش به یکی از مساجد پرطرفدار شهر تبدیل شده است و بسیاری ترجیح می دهند مراسم ترحیم عزیزانشان را در این مکان برگزار کنند. به گفته او، همین استقبال گسترده باعث شده است مسجد در نوبت های صبح، عصر و شب میزبان مراسم های متعدد باشد؛ موضوعی که آرامش محله را تحت تأثیر قرار داده و مشکلات پارک خودرو مقابل پل خانه ها را به همراه داشته است.

آقارضا ادامه می دهد: به دنبال رونق این مراسم ها، دفاتر تشریفات نیز اطراف مسجد فعال شده اند و خودروهای مربوط به آن ها هم در همان کوچه ها و معابر فرعی پارک می کنند. از نگاه او، کوچه های طالقانی از نظر ظرفیت و معماری توان تحمل این حجم از خودرو و ترافیک را ندارند و همین مسئله، زندگی روزمره همسایه ها را با مشکل روبه رو کرده است.

● مشکل کمبود جای پارک

یکی دیگر از ساکنان اطراف مسجد نیز از دشواری های تردد در زمان برگزاری مراسم می گوید.

فاطمه غفورزاده توضیح می دهد: خیلی وقت ها نمی توانیم ماشین هایمان را از پارکینگ بیرون بیاوریم، یا هنگام بازگشت به خانه، به ویژه در زمان خستگی، آن را داخل منزل ببریم. چون پل های ورودی با خودروهای مهمانان مراسم ترحیم اشغال شده است. او می گوید: در چنین وضعیتی گاه کار به مشاجره با افرادی می کشد که برای مراسم آمده اند.

غفورزاده ادامه می دهد: برگزاری مراسم در سه نوبت مختلف، فشار زیادی به ساکنان وارد کرده است و دست کم انتظار می رود شهرداری

برای سامان دهی این وضعیت، راهکاری مانند اجرای طرح الیت را در این محدوده بررسی کند.

در این میان، مشکل فقط به مسجد محدود نمی شود. رضافیزی، یکی از کسبه قدیمی اطراف مسجد که بیست سال است در این محدوده مشغول کسب و کار است، می گوید: کمبود فضای پارک در این محله ریشه دارتر از آن است که فقط به برگزاری مراسم مسجد نسبت داده شود. کارمندان بانک نیز خودروهایشان را در همین محدوده پارک می کنند و همین موضوع باعث شده است جایی برای ساکنان محلی و کسبه باقی نماند.

● مسجد راه حلی برای ترافیک ندارد

در مقابل این گلایه ها، یکی از اعضای هیئت امنای مسجد توفیق، تأکید می کند که برگزاری مراسم در این مسجد بخشی از منابع درآمدی آن را تأمین می کند و این درآمد صرف هزینه های مسجد و برنامه های فرهنگی و جانبی برای کودکان و نوجوانان می شود. زهره موحد می گوید: هیچ یک از مساجد شهر پارکینگ ندارند و نمی توان فقط از مسجد توفیق انتظار داشت که برای این مسئله راه حلی اختصاصی داشته باشد.

● اجرای الیت، مصوبه می خواهد

مسئول امور حمل و نقل و ترافیک منطقه یک می گوید: شهرداری نمی تواند از مسجد بخواهد که مراسم ترحیم برگزار نکند. به گفته حامد رحمانی، بخش مهمی از مشکل به بی توجهی برخی رانندگان به حقوق دیگران بازمی گردد؛ افرادی که خودروهای خود را مقابل در منازل پارک می کنند.

وی درباره درخواست برخی اهالی برای نصب تابلوهای الیت در اطراف مسجد، توضیح می دهد: اجرای این طرح نیاز به مصوبه شورای اسلامی شهر دارد.

«مغز بادوم» دوباره در محلات منطقه یک

معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه یک با همکاری شوراهای اجتماعی محلات، مساجد و تشکل های مردمی، فراخوان ثبت نام رویداد اجتماعی «مغز بادوم» را منتشر کرد.

این برنامه ویژه پدر بزرگ های ساکن محلات منطقه یک است که نوه ای متولد سال های ۱۴۰۴ یا ۱۴۰۵ دارند.

در این رویداد از پدر بزرگ های برگزیده، از جمله خانواده های معظم شهدا و ایثارگران، پدر بزرگ های فرهیخته، نیکوکار، دارای بیشترین تعداد نوه و جوان ترین پدر بزرگ محله قدر دانی می شود. علاقه مندان تا پایان روز پنجم مرداد فرصت دارند با ارسال کلمه «پدر بزرگ» به سامانه پیامکی ۱۰۰۱۰۸ در این رویداد ثبت نام کنند.



دوره آموزشی آتش نشان داوطلب در محله آبکوه در حال برگزاری است

ایمن در برابر حادثه

شهروندان محله آبکوه با حضور در دوره آموزشی آتش نشان داوطلب، در برابر حوادث آماده می شوند. این دوره آموزشی با مشارکت معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه یک در حال برگزاری است. شرکت کنندگان در این برنامه با اصول پیشگیری از حوادث، نحوه استفاده از کپسول های آتش نشانی، تخلیه ایمن ساختمان، کمک های اولیه و شیوه صحیح ارتباط با نیروهای آتش نشانی آشنا می شوند. هدف از اجرای این دوره، ارتقای فرهنگ ایمنی، افزایش آگاهی شهروندان و تقویت مشارکت مردمی در مدیریت بحران و مقابله با موقعیت اضطراری است.



رقابت های والیبال بانوان به سکورسید

رقابت های والیبال بانوان هفدهمین المپیا د ورزشی محلات منطقه یک مشهد با حضور ۳۶ تیم در دوره سنی، در سالن ورزشی شهید محرابی به پایان رسید.

در رده کمتر از نوزده سال، تیم های سازندگان برتر، شاهین ماهان و فرشتگان به ترتیب اول تا سوم شدند. در رده بیش از نوزده سال نیز تیم های الماس، دایموند و شاهین ماهان عناوین برتر این دوره از مسابقات را به دست آوردند.

والدین دانش آموزان بیش از همه نگران هستند. آن‌ها می‌گویند کودکان هنگام رفت و آمد به مدرسه یا بازگشت به خانه، به دلیل شلوغی مسیر و هیجان کودکان، کمتر متوجه نااهمواری‌های پیاده‌رو می‌شوند و همین موضوع احتمال زمین خوردن آن‌ها را افزایش می‌دهد.

جواد رحیمی، عضو شورای اجتماعی محله، در این دیدار همراهان است و با نشان دادن بخش‌های تخریب شده می‌گوید: از ابتدای بولوار تا فرامرز عباسی ۳، مرکز خرید محله است و روزانه افراد زیادی برای خرید و انجام کارهای بانکی به اینجا می‌آیند. اما همان‌طور که می‌بینید قسمت‌های مختلف پیاده‌رو تخریب و عملاً غیرقابل استفاده است. اهالی بارها درخواست کرده‌اند این مسیر مرمت شود.

● افزایش خطر با کمبود روشنائی

حمید سعادت، فروشنده یکی از هایپرمارکت‌های این محدوده، می‌گوید: وضعیت پیاده‌رو هر سال بدتر شده است. بارها دیده‌ام مشتریان یا سالمندان هنگام عبور تعادلشان را از دست داده و آسیب دیده‌اند. خانم‌هایی که نوزاد دارند و باید با کالسکه بچه به فروشگاه بیایند، عمل نمی‌توانند وسیله را جابه‌جا کرده و همیشه باید چند نفر کمکشان کنند.

او با اشاره به فرورفتگی‌های متعدد مسیر می‌افزاید: شب‌ها با وجود روشنائی فروشگاه‌ها باز بعضی قسمت‌ها نور کمتری دارد؛ مثلاً جلوشعب بانک که تعطیل است، نور کافی وجود ندارد و کودکان و سالمندان پایشان گیر می‌کند و زمین می‌خورند.

● بهسازی معبر با تأمین اعتبار

رئیس اداره فنی و عمران شهرداری منطقه ۲ با تأیید نامناسب بودن وضعیت این پیاده‌رو می‌گوید: بازدید کارشناسی از این محدوده انجام شده و پیاده‌رو نیازمند اصلاح و بهسازی است. اجرای کامل این پروژه به تأمین اعتبار بستگی دارد و پس از اختصاص بودجه، عملیات مرمت در برنامه قرار خواهد گرفت. رضا فضلیان توضیح می‌دهد: تاپیش از اجرای طرح اصلی تلاش می‌کنیم تا پایان تابستان نقاطی که فرورفتگی عمیق و خطرآفرین دارد، به صورت موضعی لکه‌گیری و ایمن‌سازی شود تا تردد شهروندان با مشکل کمتری صورت گیرد.

کودکان هنگام رفت و آمد به مدرسه، به دلیل شلوغی مسیر و هیجان کودکان، کمتر متوجه نااهمواری‌های پیاده‌رو می‌شوند و همین موضوع احتمال زمین خوردن آن‌ها را افزایش می‌دهد



● مسیر پرچاله برای دانش آموزان

تعدادشان بیشتر از یکی دوتا است. هر گوشه این معبر را که می‌بینی موزاییک یا تکه سنگی از بقیه جدا افتاده است و نیاز به مرمت دارد. اینجا بخش شلوغ محله شهید فرامرز عباسی است و هرچه از ابتدای بولوار به سمت فرامرز عباسی ۳ پیش می‌رویم، تعداد چاله‌ها و قسمت‌های تخریب شده بیشتر می‌شود. همین نااهمواری‌ها، عبور عابران را دشوار کرده و احتمال زمین خوردن را افزایش داده است. اهمیت این مسیر زمانی بیشتر می‌شود که بدانیم در خیابان بعدی دو دبستان شهید حاتمی و شهید تقوا پیشگان قرار دارد و مرکز نابینایان امید نیز در ابتدای فرامرز عباسی ۵ واقع شده است. در کنار این وجود مجموعه‌های ورزشی، شعب بانک‌ها، فروشگاه‌ها و هایپرمارکت‌ها در این معبر نیز روزانه افراد زیادی را به این محدوده می‌کشاند.

عابران برای گذر از ابتدای بولوار شهید فرامرز عباسی، خیابان را انتخاب می‌کنند

پیاده‌رو پررفت و آمد و پرخطر

صدرا در ابتدای پیاده‌رو بولوار شهید فرامرز عباسی چند قدم که برمی‌داری، نااهمواری‌ها یکی پس از دیگری خودش را نشان می‌دهد. موزاییک‌های شکسته، چاله‌های کوچک و بزرگ و بخش‌هایی که فرورفته‌اند، این مسیر را چهل تکه کرده است. جالب آنکه تنها چند متر بالاتر، پیاده‌رو نوسازی شده، سنگ فرش نو دارد و حتی مسیر ویژه نابینایان نیز اجرا شده است؛ اما بین خیابان شهید فرامرز عباسی ۱ تا ۳، همه چیز متفاوت است. ساکنان این محدوده می‌گویند سال‌هاست این پیاده‌رو به حال خود رها شده است و حالا خواستار بهسازی کامل آن هستند.

هم قدم

۲

روضة‌های خانگی به یاد رهبر شهید

محفل‌های خانگی قرآن، این روزها در محله اسماعیل آباد حال و هوای دیگری دارد. بانوان هیئت ام البنین^(ع)، به نیت رهبر شهید، در کنار برگزاری مراسم عزاداری در حسینیه و مسجد ابوالفضل، روضه‌های خانگی خود را نیز با جزء خوانی قرآن همراه کرده‌اند.

هر روز بخشی از قرآن کریم در این محافل تلاوت می‌شود و بانوان محله ثواب آن را به روح رهبر شهید هدیه می‌کنند. این اقدام که با استقبال خانواده‌ها و همسایه‌ها همراه شده، فضای معنوی محله را پررنگ‌تر کرده و روضه‌های خانگی را به محفلی برای انس با قرآن، همدلی و زنده نگه داشتن یاد شهید تبدیل کرده است.

آسفالت جدید در معابر بولوار توس

تردد در خیابان‌های دشتیان ۸، نجف ۱۵ و فولادی ۱۴ این روزها روان‌تر از گذشته شده است. عملیات لکه‌گیری و روکش آسفالت این معابر در منطقه ۲ با هدف ارتقای کیفیت مسیرهای شهری و تسهیل رفت و آمد شهروندان به پایان رسیده است. این پروژه در مساحتی حدود ۱۵۰۰ متر مربع اجرا شد و برای آن ۱۸۰ تن آسفالت به کار رفت.

اجرای این طرح با اعتباری بیش از ۱۲ میلیارد ریال انجام شده است و بخشی از برنامه‌های بهسازی معابر شهری در این منطقه به شمار می‌رود.

شهر خبر

۲

شهردار منطقه ۲ مشهد از ثبت ۳ هزار و ۷۰۸ درخواست مردمی در سامانه ۱۳۷ طی خرداد ۱۴۰۵ برای این منطقه خبر داد و گفت: شهرداری منطقه ۲ در این بازه زمانی، در میان مناطق سیزده‌گانه شهرداری مشهد، رتبه نخست پاسخگویی به شهروندان را کسب کرده است.

حسین بنایی‌منش با اشاره به آمار درخواست‌های ثبت شده، ادامه داد: اداره خدمات و محیط زیست شهری با ۱۲۳۷ پیام بیشترین حجم درخواست‌ها را به خود اختصاص داده است. پس از آن، اداره نظارت بر ساخت و سازها با ۱۲۳۱ پیام، اداره فضای سبز با ۵۳۱ پیام، اداره فنی و عمران با ۴۹۲ پیام و اداره حمل و نقل و ترافیک با ۱۰۹ پیام در رتبه‌های بعدی قرار دارند. همچنین اداره فرهنگی و اجتماعی ۳۹ پیام، اداره درآمد ۳۴ پیام، حوزه شهردار ۲ پیام، اداره املاک ۵ پیام و اداره شهرسازی و معماری یک پیام رتبه ثبت کرده‌اند.

وی افزود: محله ابوطالب با ثبت ۵۰۱ درخواست، بیشترین میزان پیام‌های مردمی را در منطقه ۲ به خود اختصاص داده است. به گفته شهردار منطقه ۲، ۹۷ درصد درخواست‌های ثبت شده در سامانه ۱۳۷ در کمتر از ۷۲ ساعت رسیدگی و پاسخ داده شده که نشان دهنده تلاش مجموعه مدیریت شهری برای افزایش سرعت و کیفیت خدمات رسانی و پاسخگویی به مطالبات شهروندان است.



منطقه ۲، پیش‌تاز پاسخگویی به مطالبات شهروندان در سامانه ۱۳۷

پای کار در اسرع وقت

صبح روز تلخ

برای خانواده اخلاقی، مهدی آقا فقط پدر خانه نبود؛ ستون زندگی شان بود. هرکدام که از او حرف می‌زنند، از یک مهدی اخلاقی متفاوت می‌گویند؛ یکی از پدری که هر صبح پسرش را سرکار می‌رساند، یکی از مردی که دست خیر داشت، یکی از آشپزی که تادیر وقت برای هیئت پای دیگ می‌ایستاد و دیگری از همسری که قبل از آنکه چیزی گفته شود، کم‌وکسر خانه را می‌دید و بی‌سروصداتهی‌اش می‌کرد. اما میان همه این خاطره‌ها، یک موضوع مشترک است؛ هیچ‌کدام نمی‌توانند نامش را بیاورند، بی‌آنکه صدایشان بلرزد.

صدیقه اعظم زاده حسینی، همسر مرحوم، هنوز هم آخرین صبح زندگی مشترکشان را با همه جزئیات به یاد دارد؛ صبحی که قرار بود مثل همه روزهای دیگر آغاز شود، اما پایش به هیچ روز دیگری شباهت نداشت.

۳۸ سال کنار مهدی اخلاقی خوشدل در محله عبادی زندگی کرده است. مردی که به گفته همسرش، سختی کم نکشید؛ سال‌ها کاشی‌کاری و سرامیک نصب کرد، با گرد و خاک کارش ساخت و با همان دست‌های پینه بسته، خرج زندگی را درآورد. اما سه سال آخر، بیماری آسم، نفس‌هایش را سخت کرده بود.

صدیقه خانم می‌گوید: گاهی حالش بد می‌شد، اما داروهایش را که می‌خورد کمی در هوای آزاد می‌ایستاد، بهتر می‌شد. برای همین آن صبح هم فکر نمی‌کردیم، اتفاقی بیفتد. صبح جمعه، احساس نفس تنگی داشت. دارویش را خورد و به حیاط رفت تا نفس تازه کند. من هم او را با دمی زدم تا حالش جابجایی. اما انگار این بار شرایط فرق می‌کرد. به اورژانس زنگ زدیم.

دقایقی بعد، اضطراب همه خانه را فرا گرفت. مرحوم آقامهدی، نام برادر بزرگ‌ترش حسن آقار که همسایه‌شان است، به زبان آورد و گفت: حسن جان... بیا... دارم می‌میرم. محراب، کوچک‌ترین پسر خانواده، با دیدن حال پدر، از ترس فریاد می‌زد. همسرش دوباره با اورژانس تماس گرفت. وقتی دید شوهرش دیگر نفس نمی‌کشد، بارانمایی اپراتور اورژانس، احیای قلبی را شروع کرد.

صدیقه خانم ادامه می‌دهد: یکی دوبار نفس کوتاهی کشید، اما دیگر به هوش نیامد. وقتی نیروهای اورژانس رسیدند، او را به بیمارستان هاشمی نژاد بردند.

خانواده مهدی اخلاقی، هیئتی قدیم محله آیت‌ا... عبادی در پی اتفاقی ناگهانی، اعضای پدر را اهدا کردند

معامله با خدا

حمیده صفائی «بابا، کاش مثل آدم‌های فیلم هاشفادهنده بودی...» مصطفی دیگر نمی‌تواند حرفش را ادامه بدهد. سرش را پایین می‌اندازد. صورتش بین دست‌هایش پنهان می‌شود. از صدای حق‌هق و تکان خوردن شانه‌هایش می‌فهمیم گریه امانش نداده است تا جمله را کامل کند.

مادر که تا همین لحظه آرام‌گوش می‌داد، گوشه چادرش را روی صورتش می‌کشد. مرتضی نگاهش را از قاب عکس پدر می‌گیرد و به زمین خیره می‌شود تا کسی چشمانش را نبیند. محراب، پسر کوچک خانواده، هم حال و روز بهتری ندارد؛ او هم نمی‌تواند جلوشک‌هایش را بگیرد. چند دقیقه، هیچ‌کس حرفی نمی‌زند.

در خانه خانواده اخلاقی، انگار هر خاطره‌ای که از مهدی آقا گفته می‌شود، دوباره داغ رفتنش را زنده می‌کند.

مصطفی نفس عمیقی می‌کشد و ادامه می‌دهد: بچه که بودم، به بابا می‌گفتم یا تاجر خیلی پولداری شو که بتوانی به مردم کمک کنی یا مثل آدم‌های توی فیلم هاشفادهنده باش. پدر همیشه می‌خندید و می‌گفت «تاجر که نشدم... اما خدا را چه دیدی، شاید یک روز شفا دهنده شدم». آن روزها، هیچ‌کدامشان نمی‌دانستند این گفت‌وگوی ساده، سال‌ها بعد، درست میان راهروهای بیمارستان، معنای دیگری پیدا خواهد کرد. سیزدهم خرداد امسال، روزی که خانواده، میان‌اشک و امید، به اهدای اعضای بدن پدری رضایت دادند که در همه عمرش، پیش از آنکه چیزی برای خودش بخواند، به فکر دیگران بود.



از همان لحظه‌ای که پزشکان مرگ مغزی پدر را تأیید کردند، سعی کرد احساسش را کنار بگذارد و به چیزی فکر کند که پدرش دوست داشت. اومی گوید: گریه می‌کردم، غصه می‌خوردم، اما مطمئن بودم اگر بابا خودش می‌توانست حرف بزند، می‌گفت این کار را انجام بدهید. هیچ وقت حاضر نبود اگر کاری از دستش برای کسی برمی‌آید، انجام ندهد. کنار او، محراب آرام نشسته است. هنوز هم وقتی از آن روزها حرف می‌زند، صدایش می‌لرزد.

محراب در ادامه حرف برادر بزرگ ترش توضیح می‌دهد: برای من خیلی سخت بود. دلم می‌خواست بدن بابا سالم بماند. مدام به این فکر می‌کردم که چشم‌هایش به چه کسی می‌رسد یا کلیه‌اش زندگی چه کسی را نجات می‌دهد. این آدم‌ها را نمی‌شناسیم.

چند لحظه سکوت می‌کند و بعد ادامه می‌دهد: بعد من هم با خودم گفتم بابا همیشه دوست داشت به مردم کمک کند. حالا هم این آخرین کمکش بود و بالاخره رضایت دادم.

مصطفی، پسری که سال‌ها پیش آرزو کرده بود پدرش شفا دهند باشد، روی زمین کنار در زانوهایش را در بغل گرفته و نشسته است. آرام به قاب عکس روی دیوار نگاه می‌کند و می‌گوید: بابا همیشه می‌گفت آدم چیزی با خودش از این دنیایم برد، هر کاری می‌توانید برای مردم انجام بدهید. حالا که به گذشته نگاه می‌کنم، احساس می‌کنم خدا همان آرزوی کودکی‌ام را به شکلی دیگر برآورده کرده است.

دوباره سهم ما از این جمع خانوادگی سکوت می‌شود. سکوتی که این بار، بیشتر از هر کلمه‌ای، از دل تنگی یک خانواده برای مردی می‌گوید که حتی آخرین یادگارش هم بوی بخشیدن می‌دهد.



را از دست ندهید.» این جمله، او را به سال‌ها قبل برد؛ شبی که همراه همسرش، گزارشی درباره اهدای عضو از تلویزیون دیده بودند.

او تعریف می‌کند: یادم است همان موقع گفت خوشابه حال کسی که بعد از مرگش هم به درد مردم بخورد. آن حرف از ذهنم بیرون نمی‌رفت. با خودم گفتم اگر امروز خودش می‌توانست تصمیم بگیرد، حتما همین راه را انتخاب می‌کرد.

صبح سه شنبه، خانواده برای آخرین وداع آماده شدند؛ وداعی که هیچ‌کدام تصورش را هم نمی‌کردند.

«با خدا معامله کردیم، با امام حسین (ع). بابا خودش هم راضی بود.» این‌ها را مرتضی می‌گوید: پسر بزرگ خانواده.



چند ساعت بعد، راهروهای بیمارستان هاشمی نژاد، خانه موقت خانواده اخلاقی شد؛ راهروهایی که هر بار در بخش باز می‌شد، همه با امید از جا بلند می‌شدند و چشم به چهره پزشک می‌دوختند.

اما خبر، همان چیزی بود که هیچ‌کس دلش نمی‌خواست بشنود. مهدی اخلاقی دچار مرگ مغزی شده بود و امیدی به بازگشت او وجود نداشت. برایشان، پذیرفتن این موضوع آسان نبود.

صدیقه خانم ادامه می‌دهد: مدام با خودم می‌گفتم شاید خدا بخواهد و برگردد. مگر کم معجزه دیده ایم؟ دلم نمی‌خواست باور کنم دیگر امیدی نیست.

اشک‌هایش دوباره مجال ادامه دادن حرف را نمی‌دهد. چادرش را روی صورتش می‌کشد. پسرانش هم پاهای مادر گریه می‌کنند. بعد که آرام می‌گیرد، می‌گوید: مرتضی و مصطفی، پسران بزرگ‌ترم، زودتر قبول کردند. اما من و محراب هنوز امیدوار بودیم. هر بار می‌گفتم شاید چشم‌هایش را باز کند.

در همان روزها، کارشناسان واحد فراهم‌آوری اعضای پیوندی هم با خانواده اخلاقی صحبت کردند؛ گفت‌وگوهایی که برای آن‌ها فقط توضیح یک روند پزشکی نبود، بلکه کمک می‌کرد میان حضور در کنار عزیزشان و نجات جان دیگران تصمیم بگیرند.

همسر مهدی آقا هنوز یک جمله را با همان وضوح روز اول به خاطر دارد: «اگر می‌خواهید برایش باقیات‌الصالحات بخرید، این فرصت



بخشندگی عادتش بود

اگر قرار باشد خانواده اخلاقی، مهدی آقارادر چند جمله توصیف کنند، هیچ‌کدام از بیماری‌ها یا اهدای عضو شروع نمی‌کنند. هر کدام، خاطره‌ای از پدر و همسری می‌گویند که بی‌سروصدا بار زندگی دیگران را هم به دوش می‌کشید.

محراب می‌گوید: هر روز ساعت ۶:۳۰ صبح، پدر با موتور مرا سر کار می‌رساند و عصر هم، دنبالم می‌آمد. هیچ وقت نمی‌گفت خسته‌ام. انگار وظیفه خودش می‌دانست کنارمان باشد.

کمک کردن برای مهدی اخلاقی فقط به خانواده‌اش محدود نمی‌شد. همسایه‌ها هم او را همین‌گونه به خاطر می‌آوردند: مردی که اگر کسی وسیله‌ای لازم داشت یا خریدی داشت و نمی‌توانست از خانه بیرون برود، کافی بود به مهدی آقا یا همسرش بگوید.

مصطفی می‌گوید: بابا می‌گفت من که با موتور بیرون می‌روم، چرا خرید همسایه را انجام ندهم؟ همیشه می‌گفت همسایه به گردن همسایه حق دارد.

صدیقه خانم هم تعریف می‌کند: لازم نبود چیزی بگویم. خودش می‌دید برنج خانه کم شده یا وسیله‌ای لازم داریم. بی‌سروصدا می‌خرید و می‌آورد. همیشه حواسش به همه چیز بود.

آچارفرانسه هیئت

هر چنان‌که مهدی اخلاقی برده می‌شود، خیلی زود صحبت به هیئت می‌رسد: جایی که بخش بزرگی از زندگی‌اش را در آن گذرانده است. سال‌ها در هیئت ابو الفضلی‌ها و بعد هیئت

علی اصغری‌ها خدمت کرده است؛ نه برای دیده شدن، نه برای عنوان گرفتن؛ فقط برای اینکه سهمی در برپایی مجلس امام حسین (ع) داشته باشد. سعید خنده رو، از دوستان قدیمی مهدی آقا، سال‌ها کنار او در هیئت‌های محله کار کرده است. او تعریف می‌کند که هیچ‌کس به یاد ندارد او انجام کاری برای هیئت را در کرده باشد. برایش فرقی نداشت چه کاری باشد. فقط می‌گفت این کار برای امام حسین (ع) است.

خنده رو ادامه می‌دهد: مابه شوخی به اومی گفتیم آچارفرانسه هیئت. فضای آشپزخانه حسینیته هیئت علی اصغری‌ها کوچک است و امکان پخت غذای زیاد وجود ندارد. برای همین، مهدی آقا بیشتر وقت‌ها دیگ‌های هیئت مادر در خانه خودش بار می‌گذاشت.

همسرش می‌گوید: هر وقت برای هیئت غذا می‌پخت، انگار برای عزیزترین مهمانش آشپزی می‌کرد. چند بار صدایم می‌زد که حواست به برنج باشد، مبادا غذا خراب شود. امکانات زیادی نداشتیم، اما با همه وجود کار می‌کرد. برایش مهم نبود کسی اسمش را بداند یا نه؛ فقط می‌خواست غذای عزاداران امام حسین (ع) آبرومندانه آماده شود. حسن اخلاقی، برادر بزرگ‌تر مهدی آقا، هنوز هم وقتی از مرحوم حرف می‌زند، ناخودآگاه از واژه «این بچه» استفاده می‌کند؛ همان طوره که تمام این سال‌ها صدایش می‌زد.

پنج سال از مهدی بزرگ‌تر است. اومی گوید: از بچگی همین‌طور بود؛ آرام، صبوری و حاشیه. هر کاری از دستش برمی‌آمد، انجام می‌داد. اگر هم حرفی به اومی زدی، هیچ وقت جواب تندی نمی‌شنیدی. با هم در هیئت بزرگ شدیم، با هم کار کردیم و سال‌ها کنار هم بودیم. هر چه از صبوری و انسانیتش بگویم، کم گفته‌ام.

به گفته او، مهدی اخلاقی از جوانی پای ثابت هیئت بود. هر کاری روی زمین می‌ماند، خودش داوطلب انجامش می‌شد؛ از آشپزی و جابه جایی وسایل گرفته تا شستن دیگ‌ها و مرتب کردن حسینیته.

آخرین نذر

مرحوم اخلاقی آرزویی داشت که هیچ وقت فرصت تحققش را پیدا نکرد. او دوست داشت یک شب از شب‌های محرم امسال، خودش به تنهایی بانی سفره امام حسین (ع) شود؛ سفره‌ای که همه هزینه‌اش را خودش بدهد و یادست خودش برای عزاداران غذا بکشد. صدیقه خانم که آرزوی مهدی آقارابر زبان می‌آورد، ادامه می‌دهد: کسی چه می‌داند، شاید خدا نذر بزرگ‌تری از او قبول کرده است.

زنان محله زرکش، در روزهای تشییع رهبر شهید، برای زائران نان پختند

ارادتی برخاسته از آتش دل



راه تجربه



عکس: فاطمه چاهدی/شهرآرامش

صدرا هنوز آفتاب کامل بالا نیامده است

که دود از دهانه تنورهای گلی بالا می‌رود. یکی آردر الک می‌کند، دیگری آب را اضافه می‌کند و چند نفر هم هیژم جابه‌جایی می‌کنند. مردی که لباس و سروصورت و موهایش از آرد سفید شده است، زیر لب می‌گوید: این نان‌ها سهم عزادارهای رهبر شهیدمان است. روزهای برگزاری مراسم تشییع پیکر رهبر شهیدمان، در مسجد جوادالائمه^(ع)، کانون جهادی شهید بصیر و پایگاه شهید عبدی میزبان بیش از شصت بانویی بود که کنار شش تنور گازی و سه تنور گلی، نان عزاداران را آماده می‌کردند. تنورهای گلی در باغ‌های انتهایی خیابان علیزاده در محله زرکش، روشن بود و تنورهای گازی در فضای باز کنار مسجد بی‌وقفه نان می‌پختند.

عطر نان ارادت

زمین نیمه‌کاره کنار مسجد را موقت کرده‌اند. یک سو، بانوان دور سفره‌ها نشسته‌اند و خمیر آماده می‌کنند و سوی دیگر، شاطرکهار تنورهای ایستاده‌اند. نان‌های داغ روی سفره‌های بزرگ چیده، بسته‌بندی و داخل یخچال نگهداری می‌شود تا در روزهای مراسم میان عزاداران توزیع شود.

صدای صلوات و ذکر، فضای کارگاه را پر کرده است. هرکس مسئولیتی بر عهده دارد و کارها بی‌وقفه پیش می‌رود. قلب‌هایشان مالا مال درد است و تنها چیزی که آرامشان کرده و پای کار آورده، دست‌های گره‌کرده برای خون‌خواهی رهبر شهیدشان است. فاطمه درویشی، از بانوان قدیمی محله، هماهنگی کارها را بر عهده دارد. او می‌گوید: سال‌هاست در دهه آخر صفر و اربعین همین‌جا نان نذری می‌پزیم، اما این بار حال و هوای دیگری دارد. سه روز است که بانوان محله از ساعت ۶ صبح تا ۷ عصر کنار هم ایستاده‌اند و بیش از ۴ هزار قرص نان پخته‌اند. هر روز با دعای فرج و فاتحه برای حضرت آقا و خانواده شهیدشان، کار را آغاز می‌کنیم. همه احساس می‌کنند باید سهمی در خدمت به عزاداران ایشان داشته باشند.

پای خون‌خواهی ایستاده‌ایم

کنار سفره‌های خمیر، زنانی نشسته‌اند که سال‌ها پیش در خانه‌هایشان با تنور گلی نان می‌پختند. تجربه همان روزها امروز دوباره به کار آمده است. درست کردن خمیر را به آن‌ها سپرده‌اند. سهیلا سوختانلو همراه دختر و نوه‌اش از بولوار شاهنامه به این جمع اضافه شده و یکی از بانوان با تجربه در این کار است. الک قدیمی، تشت بزرگ، آرد، آب گرم، خمیر مایه و نمک را روی زیرانداز تمیز و مخصوص خمیر کردن می‌گذارد و کارش را شروع می‌کند. دانه‌های آرد الک‌کرده در هوا معلق هستند که دخترش نمک و خمیر مایه را به آرد اضافه می‌کند. انگشتان سهیلا خانم با مهارت وسط ظرف را گود می‌کند. حالا نوبت آب است که کم‌کم به این ترکیب اضافه شود. دستان دخترش به سرعت این‌ها را با هم مخلوط می‌کند و ورز می‌دهد. سهیلا خانم اسم رهبر شهید را که می‌شنود، اشک‌هایش نمی‌دهد و می‌گوید: از همان زمان که خبر شهادت آقا و خانواده‌شان را شنیدم، لحظه‌ای آرام و قرار ندارم. آقای شهید زحمت زیادی برای ما کشیده‌اند و ما با هیچ‌کاری نمی‌توانیم آن را جبران کنیم. امروز با دختر و نوه‌ام به اینجا آمده‌ام تا دشمن بداند که ما پای خون‌خواهی رهبر شهیدمان ایستاده‌ایم و به قیمت جان‌هایمان از دشمن انتقام خواهیم گرفت.

دست‌ها پای کار

انتهای زمین، چند میز گذاشته‌اند و تنورهای گازی هم کنارشان قرار دارد. پنج نفر دور هر میز ایستاده‌اند. دو نفر مسئول گذاشتن خمیر داخل تنور هستند. دو نفر هم نان‌های آماده را با انبر از تنور در می‌آورند. ام‌البین نجمی، خمیر را با مهارت باز می‌کند و در دست می‌چرخاند و روی‌رف می‌اندازد. چند قطره آب به چهار گوشه نان می‌زند و با چنگال، چند بار روی آن را سوراخ می‌کند؛ حالا وقت چسباندن خمیر به تنور است. او می‌گوید: دوست داشتیم در زمان حیات رهبرمان به ایشان خدمت کنیم، اما حالا خدمت به عزاداران را وظیفه خود می‌دانیم. تا هر زمان که لازم باشد، کنار این تنورها می‌مانیم.

چند متر آن طرف‌تر، زهرا سلطانی با وجود زانو درد، کنار سفره بسته‌بندی نشسته است. او می‌گوید: شاید بتوانم ساعت‌ها کنار تنور بایستم، اما همین کار کوچک هم برایم ارزشمند است. امنیت امروز کشور را مدیون ایستادگی رزمندگان و شهدای دانم و امیدوارم مسئولان، حق خون‌شهدا به خصوص رهبر شهیدمان

را از دشمنان جنایتکار بگیرند.

در میان جمع، دختران نوجوان هم حضور پررنگی دارند. برخی نان‌ها را از تنور تحویل می‌گیرند و بعضی آن‌ها را برای بسته‌بندی روی سفره می‌چینند. زهرا سهیلی، نوجوان چهارده ساله، می‌گوید: وقتی خبر شهادت رهبر، نوه کوچکشان و دانش‌آموزان بی‌گناه میناب را شنیدم، خیلی ناراحت شدم. احساس کردم باید کاری انجام دهم. آمدم تا در کنار بزرگ‌ترها سهم کوچکی در خدمت به عزاداران داشته باشم.

نان، بهانه خدمت

همراه فرمانده کانون جهادی شهید بصیر و پایگاه شهید عبدی ابوالقاسم نودهی، به سمت باغ‌های انتهایی خیابان علیزاده می‌رویم. سه باغ کنار هم قرار دارد و هرکدامشان یک تنور دارد. خانم‌ها کنار تنورهای ایستاده‌اند و نان می‌پزند. آقا ابوالقاسم می‌گوید: بعد از اعلام فراخوان، بانوان محله با استقبال پای کار آمدند. آرد تهیه و کار شروع شد. بعد از پخت هم آن‌ها را برای موکب‌ها، مساجد و محل‌های اسکان عزاداران می‌فرستیم.

حسن محمدزاده، پشت همزن بزرگ، بدون توقف خمیر آماده می‌کند و می‌گوید: این نان‌ها با عشق برای عزاداران پخته می‌شود. ما جانمان را برای حضرت آقا فدا می‌کنیم. پخت نان و ایستادن کنار تنور آتش که چیزی نیست.

سکینه علیزاده هم خمیرها را ورز می‌دهد و زواله می‌کند و کنار سفره می‌چیند و می‌گوید: ما همه قوم و خویش هستیم و باید کاری برای حضرت آقا انجام می‌دادیم. تصمیم گرفتیم تنورها را روشن کنیم و بخشی از نان عزاداران رهبر شهید را آماده کنیم. آن سوی باغ چوب‌ها در تنور به زغال تبدیل شده و گر گرفته است. فاطمه علیزاده خمیر را روی رف باز می‌کند و کمی روغن و زرد چوبه می‌زند تا نان خوش‌رنگ‌تر و نرم‌تر شود. خمیر که به تنور می‌چسبد، می‌گوید: رهبر شهید حکم پدر ما دارند. برای ما زحمت کشیدند و ما باید برایشان هر کاری که می‌توانیم انجام دهیم. ما انتقام می‌خواهیم و پای کار هستیم و اگر نیاز باشد، خونمان را در این راه می‌دهیم.



ساکن محله کوی دکترا از خداحافظی با رهبر شهید در تهران و مشهد می‌گوید حس خودمانی وداع در شهر امام رضا(ع)

صندوق
خاطرات

زودتر برگردیم. مسیر برگشت هم خیلی شلوغ بود. در طول راه، موکب‌های زیادی برپا شده بود و هر جاتوقف می‌کردیم، صحبت بیشتر مردم درباره مراسم بود.

● تجربه‌ای ماندگار

او که هر دو مراسم تهران و مشهد را از نزدیک دیده است، می‌گوید حال و هوای تشییع مشهد پرشورتر بود. ناهید خانم توضیح می‌دهد: تهران خیلی شلوغ بود، اما مشهد حال و هوای خودمانی‌تر و صمیمی‌تری داشت. شاید به خاطر حضور امام رئوف (ع) بود. او که بسیجی و خادم حرم است، می‌گوید: زمان مراسم تشییع شهید سردار سلیمانی شیفت حرم بودم. هرچه از آن مراسم برایم تعریف می‌کردند، بیشتر دلم می‌گرفت که چرا در میان جمعیت نبودم. برای همین وقتی برای تشییع پیکر رهبر شهید برنامه ریزی می‌کردند، به مدیرانم گفتم نمی‌خواهم هیچ کاری انجام بدهم؛ فقط دوست دارم در مراسم شرکت کنم.

روز تشییع، از ساعت ۱۲ خودش را به خیابان امام رضا(ع) رساند و در میان سیل جمعیت گم شد. همراه مداحی‌ها عزاداری کرد تا سرانجام چشمش به ماشین حامل پیکر هافقادت. لحظه وداع فرارسید. چفیه‌اش را در دست گرفت و منتظر ماند تا خود را نزدیک شود.

ناهید خانم می‌گوید: چفیه‌ام را بالا انداختم تا برایم متبرک کنند. وقتی دوباره آن را در دست گرفتم، بی‌ایمان گریه می‌کردم. این تنها یادگاری من از وداع با رهبر شهید خواهد بود.

با آقا حرف زدیم و در دل کردیم. ناهید خانم ادامه می‌دهد: عزاداری مردم را نمی‌توان با کلمات ساده توصیف کرد. سوز و گداز عزاداری به حدی بود که انگار همه یکی از نزدیک‌ترین عزیزان را از دست داده بودند. برافراشته شدن پرچم‌های «یا ثارات الحسین (ع)» در مصلای تهران، صحنه‌ای است که بیش از هر چیز در ذهن ناهید خانم مانده است.

● همه راه‌ها به مشهد می‌رسید

شلوگی مسیر و ازدحام جمعیت باعث شد او و همسرش یک روز زودتر راهی قم شوند. زیارت کنند، سپس به سمت مشهد بازگردند. عطایی می‌گوید: با خودم گفتم ممکن است در این شلوغی به موقع به مشهد نرسیم؛ برای همین به همسرم گفتم

صفائی اقرار بود مثل بسیاری از مردم مشهد، منتظر بماند تا مراسم تشییع در شهر خودش برگزار شود؛ اما حسرت آخرین دیدار، صبر را از او گرفته بود. وقتی شنید قرار است مردم برای دیدن پیکر رهبر شهید به مصلای تهران بروند، تصمیمش را گرفت. راهی سفری شد که مقصدش فقط تهران نبود؛ وداعی بود که احساس می‌کرد اگر از دستش بدهد، برای همیشه در دلش خواهد ماند.

در میان انبوه جمعیتی که از شهرهای مختلف آمده بودند، او نیز خود را به مراسم رساند تا پیش از آنکه پیکر به مشهد برسد، آخرین سلامش را زمزمه کند. ناهید عطایی می‌گوید: می‌توانستیم در مشهد بمانیم، اما حسرت دیدار رهبر شهید در همه این سال‌ها باعث شد همراه همسرم تصمیم بگیریم به تهران برویم.

● نشی که انگار روز بود

این ساکن محله کوی دکترا از این می‌گوید که سوگی عمیق، مردم را به جاده‌ها کشانده بود. او تعریف می‌کند: خیلی‌ها مثل ما به سمت تهران می‌رفتند. شب رادر پارکی نزدیک مصلی توقف کردیم. موکب‌های بسیاری در اطراف برپا شده بود. ساعت، نیمه شب را نشان می‌داد. اما به خاطر جمعیتی که در خیابان بود، فکر نمی‌کردی شب باشد. قرار بود ساعت ۶ صبح درهای مصلی باز شود. اما به خاطر ازدحام جمعیت، از ساعت ۴ صبح درها را باز کردند و مردم وارد شدند. ماهم حدود دو ساعت در مصلی ماندیم و حسابی



نوجوان رزمی‌کار محله شفا در کنار موفقیت‌هایش
درس بزرگی آموخته است

قبول قانون «یک سر باخت»



امید محله

استانی سبک وادو کای همان سال هم مقام اول نوجوانان را به دست آوردم. همچنین در مسابقات بین‌المللی تهران که سال پیش برگزار شد، در وزن ۴۷- کیلوگرم مدال نقره کومیته را گرفتم.

● شیرین‌ترین خاطره ورزشی‌ات چیست؟

وقتی کمر بند نارنجی داشتم، درست قبل از مسابقات سرما خورده بودم و نمی‌خواستم شرکت کنم، اما مربی‌ام اصرار کرد. آن مسابقه هم زمان با روز دختر بود و توانستم در هر دو بخش کاتا و کومیته مقام اول را کسب کنم. خوش حالی پدر و مادرم آن روز برایم فراموش نشدنی است.

● پیش از مسابقه چه حسی داری؟

هیجان و استرس طبیعی است، اما همیشه حرف پدر و مادر را به یاد می‌آورم که می‌گفتند مسابقه یک سر برد است و یک سر باخت. اگر هم شکست بخوری، تجربه ارزشمندی به دست می‌آوری. این نگاه باعث شده است از هر مسابقه چیزی یاد بگیرم.

● الگوی تو در کاراته چه کسی است؟

مربی‌ام، خانم آزاده درویش، پشتکار و نظم ایشان برایم الگوست. همیشه به ماما گید می‌کنند که فقط روی یک مهارت تمرکز نکنیم و استعداد های دیگرمان را هم پرورش دهیم. روحیه کار تیمی را هم از ایشان یاد دارم.

● برای آینده چه برنامه‌ای داری؟

دوست دارم به تیم ملی راه پیدا کنم. اگر هم این فرصت فراهم نشود، باشگاه خودم را راه‌اندازی می‌کنم و مربیگری را به صورت حرفه‌ای ادامه می‌دهم.

● در چه سبکی فعالیت می‌کنی؟

در سبک وادو کای که سبکی کنترل‌ی است، تمرین می‌کنم. در این سبک، مبارزه کاملاً کنترل شده است و با سبک‌های آزاد تفاوت دارد.

● از چه زمانی وارد مسابقات شدی؟

سه ماه پس از شروع کاراته، وقتی هفت ساله بودم و کمر بند زرد گرفتم، اولین مسابقه‌ام را تجربه کردم. آن زمان در رده نونهالان الف بودم و توانستم در بخش کاتا مقام اول و در کومیته مقام دوم را به دست آوردم.

● مهم‌ترین مدال‌هایت را در چه مسابقاتی کسب کرده‌ای؟

در مسابقات استانی که دو سال پیش در خانه کاراته مشهد برگزار شد، در وزن ۴۷- کیلوگرم دوم شدم. در مسابقات



صدرا بیش از ۱۰ مدال رنگارنگ روی میز گوشه اتاق چیده شده است. لباس سفید کاراته به تن دارد و کمر بند مشکی‌اش از سال‌ها تمرین و تلاش حکایت می‌کند. آیناز صنعتی، نوجوان هفده ساله محله شفا، می‌گوید آذر امسال دهمین سالی است که کاراته کار می‌کند. او در این سال هاتوانسته است در مسابقات مختلف استانی و بین‌المللی روی سکوپروود و حالا چشم به تیم ملی دوخته است.

● چه شد که سراغ رشته کاراته رفتی؟

از کودکی انرژی زیادی داشتم. پدر و مادرم تصمیم گرفتند در کلاس‌های ورزشی ثبت نام کنند. یکی از اقوام مربی کاراته بود. یک جلسه آزمایشی در این رشته شرکت کردم و همان جلسه فهمیدم کاراته را دوست دارم.

● کاراته چه تأثیری بر

زندگی‌ات داشته است؟

کاراته فقط یک ورزش نیست. کار تیمی، اتحاد و همکاری را به من یاد داد. اعتماد به نفسم بیشتر شده است و انگیزه زیادی برای رسیدن به هدف‌هایم پیدا کرده‌ام.

● الان در چه سطحی هستی؟

کمر بند مشکی و دان یک دارم و به زودی برای دریافت دان ۲ اقدام می‌کنم.



زرکش، مشهدقلی، نوده، حجت، نوید، فدک، کوی امیرالمؤمنین^(ع)، هدایت، اینارگران،
قدس، ابوطالب، هنرور، سمزقند، آیت...، عبادی، شهیدفرامرز عباسی، بهاران، خین عرب،
اسماعیل آباد، کارخانه‌قند، عبدالمطلب، شفا، شهیدمطهری، عامل، حسین‌یاشی، کاشانی

محلات منطقه‌ها

۱ احمدآباد، راهنمایی، فلسطین، سجاد، آبکوه، ارشاد، صاحب‌الزمان^(ع)، سعدآباد،
شهیدکلاهدوز، گوهرشاد، کوی دکتر



روایت تصویری از همت بانوان محلات بولوار توس
که در مراسم تشییع رهبر شهیدمان گل کاشتند

نان عهد و وفاداری

این قاب‌ها روایتی از عزم راسخ و خدمت خالصانه بانوان محلات زرکش و
مشهدقلی است که در روزهای وداع بارهبر شهیدانقلاب، بی‌وقفه برای پخت نان نذری کمر
همت بسته بودند. جزئیات این گزارش را در صفحه ۶ همین شماره بخوانید.



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا